بررسی

پدیدارشناسی روح از منظر انقلاب فرانسه

کاوه شکیب

رسکا کامی در مقدمه «جشن ماتم» طرح کلی استدلال خود را می‌ریزد: بنا به ادعای او، گرچه انقلاب فرانسه/تورو، به خاطر افراط‌گرایی و پایان خشونت‌بار و مرگ‌بار آن، «استثنای آشکار» پیشروی دیالکتیکی و آرام «پدیدارشناسی» است، در حکم «هنجار» برای مفصل‌بندی هگل از ساختار تجربه تاریخی است. این ساختار که کامی آن را با تروما یکسی می‌داند (و ارایس‌رو مرتبط با عزاداری، ماخولیا و برخی دیگر از مفاهیم فروید- لاکانی) ساختاری ناهنرمان یا ناینهنگام است و هگل «روشن‌ترین نظریه‌پرداز» آن.

کامی فصل اول را با دیدگاه متداول درباره نسبت بین فرهنگ آلمان (که منظور از آن فرهنگ پروتستان و نواحی آلمانی‌زبان اروپاست) و انقلاب فرانسه آغاز و پرداخت دقیقی از ناینهنگامی عرضه می‌کند. دیدگاه معیار از این قرار است: خود اصول انقلاب درست بودند ولی جوانمردی‌ها آمادگی فرهنگی برای خودآیینی واقعی نداشتند انقلاب از ریل خارج شد و به دوران ترور انجامید. لازمه این آمادگی فرهنگی نهضت اصلاح دینی بود که فرهنگ فرانسه از آن بهره‌ای نداشت. ولی فرهنگ آلمان، به لطف لوتر، خود را کاملا برای آتیه فرانسه ناسینانه دورش زده بود اما گماده کرده و بنابراین حال می‌تواند یکسی می‌داند (و ارایس‌رو مرتبط با عزاداری، ماخولیا و برخی دیگر از مفاهیم فرویدی- لاکانی) ساختاری ناهنرمان یا ناینهنگام است و هگل «روشن‌ترین نظریه‌پرداز» آن.

کامی فصل اول را با دیدگاه متداول درباره نسبت بین فرهنگ آلمان (که منظور از آن فرهنگ پروتستان و نواحی آلمانی‌زبان اروپاست) و انقلاب فرانسه آغاز و پرداخت دقیقی از ناینهنگامی عرضه می‌کند. دیدگاه معیار از این قرار است: خود اصول انقلاب درست بودند ولی جوانمردی‌ها آمادگی فرهنگی برای خودآیینی واقعی نداشتند انقلاب از ریل خارج شد و به دوران ترور انجامید. لازمه این آمادگی فرهنگی نهضت اصلاح دینی بود که فرهنگ فرانسه از آن بهره‌ای نداشت. ولی فرهنگ آلمان، به لطف لوتر، خود را کاملا برای آتیه فرانسه ناسینانه دورش زده بود اما گماده کرده و بنابراین حال می‌تواند پروژه انقلابی را به‌آرامی به سرمنزل مقصود برساند بدون هیچ نیازی به تشنج‌ها و کشتارهای جمعی تئاتر انقلاب فرانسه.

از بین عناصر تحریک‌کننده زیادی که این تصویر دربر دارد کامی سراغ علاقه اصلی خودش می‌رود: ساختار زمانی عجیب آن. چون بنا به دیدگاه متداول و معیار، فرهنگ آلمان هم مقدم بر انقلاب است (به‌خاطر مفهوم اساسی‌اش از آزادی) و هم مؤخر بر آن (چون انقلاب فرانسه را تکمیل می‌کند). حال آنکه خود انقلاب هم خیلی زود سر می‌رسد (چون پیش از آنکه فرانسه بتواند به آزادی لوتری دست یابد آغاز می‌شود) و هم خیلی دیر (تازه وقتی فرانسه محکوم به عقب‌ماندگی معنوی شد انقلاب یا گرفت). این ساختار زمانی، تا جایی که صرفا یک ساختار تصادفی نباشد بلکه برعکس حرکت مفهومی- عقلانی حقیقی تاریخ را نشان دهد، نخستین مثال کتاب کامی از ناینهنگامی ساختاری است.

ناینهنگامی مذکور در انتهای فصل اول به برخی زست‌های مربوط به تعیین حدود و تمایزگذاری فرهنگی برمی‌خورد. به‌ویژه خول‌وجول دوره‌ای که نایلئون در سرزمین‌های آلمان حامل تغییر سیاسی به‌شمار می‌رفت. ولی حتی وقتی انقلاب تازه به راه افتاده بود، فرهنگ آلمانی سخت می‌کوشید آن را در خود جذب کند، یا به بیان زیبای کامی آن را به زبان خود «ترجمه» کند. کانت یکی از مهم‌ترین کوشندگان این راه بود و کامی بخش دوم کتاب خود را به استراتژی‌های او برای ترجمه انقلاب اختصاص می‌دهد. او در این فصل به توصیف قاطع کانت از فرهنگ آلمانی می‌پردازد: آلمان ناظر یا تماشاگر تئاتری تاریخی است که در آن انقلاب یا خون‌ریزی و نیهیلیسم روزافزون به روی صحنه می‌رود. او طی بحثی درباره محاکمه لویی شانزدهم و منظره کلی کیوتین، مدعی است بین این توصیف کانت و برداشت خود انقلابیون از خصلت تئاتری یا اجرایی نهادهای سیاسی تناظر وجود دارد. ولی باز هم بحث مرکزی این تناظر نسبتی است ساختار ناینهنگام جنبش تاریخی است که به نظر او هسته تفکر کانت است.

در فصل سوم کامی سراغ هگل می‌رود که در ابتدای کتاب کموبیش دقیقا متداول را به او نسبت می‌دهد. هدف او این نیست که اعتقاد هگل را به چنین دیدگاهی انکار کند بلکه نشان‌دادن این است که هگل از ناینهنگامی ساختاری دیدگاهش آگاه است و آن را در اصل اساسی تاریخ، فردیت اخلاقی، حالت خلاءمدار، دیالکتیک و هرگونه فعلیتی می‌داند. منبع استناد کامی اساسی در اینجا نه درس‌گفتارهای فلسفه تاریخ هگل در برلین بلکه بخش «روح» کتاب «پدیدارشناسی» است که چکیده‌ای موجز از آن دانسته می‌شد. بعد، یکی از اهداف این چکیده این است که نشان دهد رنوس استدلال‌های هگل را می‌توان در قالب واژگان نظریه روانکاوی و فلسفه قاره‌ای معاصر خلاصه کرد. ادعاهای اصلی هگل که کامی بیش سر کند- ادعاهایی شاخه‌شاخه‌شدنی‌اند: تبرئه حقیقی عقل روشنگری را عیان می‌کند. این عقل خود موتور آزادی مطلق و حرکت مفهومی محوری آن انتزاع است. ولی نتیجه‌گیری کامی مطابق دیدگاه متعارف نیست: انتزاع نزد هگل مظهر انحراف نیست بلکه انتزاع به خودی‌خود نیز به‌سلنه نیست ولی ضروری است: انتزاع یکی از فعالیت‌های اساسی حواس تفکر و به‌طورکلی امر منفی است. هگل هم مثل کانت به پتانسیل انقلابی در تلاش انتزاعی آزادی مطلق اذعان دارد - کسانی از امر جزئی و امر تکین و آرایه‌ورزی نسبت به امر کلی - و آن را راهی می‌داند برای رهایی از «فشار خفقان‌آور سنت». ولی مشکل این است که تبرئه سنت به‌کمک ناهمزمانی نتیجه تاریخی را دارد. در اینجا ناهمزمانی مذکور عبارتست از عدم انطباق بین هنجارهای کلی‌گرایی که علی‌الظاهر انقلاب فرانسه جانداخته و ناکامی هر اقدام مشخصی برای رسیدن به حد آن هنجارها. تنها عبارتست از تلاش برای آنکه کلی‌گرایی و تکین‌بودگی در یک لحظه کلمه هم برسند.

در فصل چهارم، کامی سراغ نقد هگل از کانت می‌رود و معتقد است از منظر هگل، دغدغه نظریه اخلاق کانتی و پساکانتی، مثل تورو، ایجاد یک همزمانی مجدد است. نشان کانت با دورنمی‌گردن (ترجمه‌کردن) شکاف بین کلی‌گرایی و تکین‌بودگی در صورت سوژه آغاز می‌شود در قالب شکافی بین عقل عملی و انحراف. این حرکت به نوبه خود به صورت سوژه اخلاقی در مقام فرد می‌انجامد. فردی که می‌تواند بر این شکاف فائق آید و ابراز عمومی اعتقادش اکنون به‌معنزله تکرار تئاتر سیاسی انقلابی عمل می‌شود. تمناسگر- سوژه کانتی فصل دوم تبدیل می‌شود به «جان زیبا» و خشم مرگبار بیزاری تورو به خشم فلج‌کننده سوژه‌ای که نمی‌تواند طبیعت خود را به‌کار خود هم‌نشین کند و نمی‌تواند ناهمزمانی خود را ببیند.

در فصل پنجم کامی سراغ بخش «آگاهی» کتاب «پدیدارشناسی» می‌رود و آن را تلاش هگل برای نشان‌دادن این نکته می‌داند که چگونه خود ناینهنگامی می‌تواند کلیدی باشد برای پذیرش خود به‌عنوان ساختار اساسی تجربه تاریخی. مرکز خواندن او باز هم یک غرابت زمانی است: فاصله بین لحظه اعتراف و «ارایوکیس آشیوتاپه» یا ضدعترافات. نتیجه‌گیری کامی چنین است: هگل بحث آگاهی را پیچ به انتقال فرانسه را بازتولید نمی‌کند یا فقط چنین نمی‌کند. هگل در مقام کسی که ناظری صبرکننده است اما همراه و همدرد هم‌کامل نیز محسوب نمی‌شود. از فاصله نه‌چندان دورگرفته‌شده یک بازماندهٔ نقشه این مسیر را ترسیم می‌کند. همین دیدگاه در ابتدا از آنکه صرف نقی و ابطال نیز مسیر باشد، غیرطبیعی‌ساختن یا غریب نشان‌دادن آن است - نوعی آزمون فنری که اگر تا نهایت پیش برانده شود، خود را همواره با نفس فائق‌ترای مطهر نیابد خواهد ساخت. دید اخلاقی نسبت به جهان همان خیال فرجامینی خواهد بود که روح باید از سر بگذراند و در نهایت رهایش سازد.

گفت‌وگوی جواد گنجی با مراد فرهادپور درباره هگل و انقلاب فرانسه به بهانه ترجمه کتاب «جشن ماتم»

انقلاب فرانسه، فلاکت آلمان

علی سالم

مراد فرهادپور در کافه شرق

جواد گنجی: آلمان در ماتم و سوگواری شکست می‌خورد و نمی‌تواند پروژه انقلاب را از آن خود کند. فائق آمدن بر ایدئولوژی آلمانی فقط از ماخولیا به ماتم است. در اینجاست که فلسفه هگل بسیار مهم و موضوعیت می‌یابد و حتی به درد مواجهه با سیاست می‌خورد چون در نهایت باید به این پرسش است که آیا فلسفه هم‌تراز فلسفه مدرنیته در ماخولیا گرفتار می‌ماند؟ آیا فلسفه به تراژدی‌سرفته تبدیل نشده است که ترمیدوری با تروریستی باشد یا می‌تواند خود را از چرخه خشونت رها کند؟

ریکا کامی، استاد فلسفه و ادبیات تطبیقی در دانشگاه تورنتو، نویسنده کتاب‌های «فرجام‌ها: خاطره در هگل و هایدگر» (۱۹۹۹) و کمشده در آرشیوها (۲۰۰۱) است. کامی در کتاب آخر خود «جشن ماتم» (۲۰۱۱) تفسیری از برداشت هگل از «تجربه تاریخی» ارائه می‌کند. او از طریق خوانشی جذاب از فصل «روح» در کتاب «پدیدارشناسی» معتقد است هگل «ناهمزمانی» یا «ناینهنگامی» ساختار این تجربه را نشان می‌دهد. کامی به برخورد هگل با انقلاب فرانسه و عواقب سیاسی- فرهنگی آن در آلمان می‌پردازد و ادعا می‌کند دیگری هگل با مسائل گسترده‌ای همچون تاریخ، تجربه و سیاست عمدتا ناشی از میل او به معنابخشی به انقلاب فرانسه بود. در نظر او، بخش‌های روشنگری، آزادی مطلق و ترور، و اخلاقیات کتاب «پدیدارشناسی» نوعی صورت‌بندی ساختار ناهمزمان یا ناینهنگام تجربه تاریخی‌اند. او سپس سراغ مفهوم آشنی می‌رود که در بخش آگاهی «پدیدارشناسی» آمده و آن را مبنای تفسیر آموزه ظاهرا هنجاری و ایجابی «فلسفه حق» می‌داند و در این آموزه نیز نمونه دیگری از ناهمزمانی می‌بیند. گرچه هدف اولیه کتاب کامی تفسیر و فعال‌سازی مجدد تفکر هگل در بسترِ فلسفه فرانسوی معاصر و نظریه رمانتیکی است، «گره»های تفسیری و مسائلی که او بدانها می‌پردازد مسائل مشترک همه خوانندگان هگل است: عاجز کذا از ترور به اخلاقیات چیست؟ آشتی چه نسبتی با پیشنهادات هگل در «فلسفه حق» دارد؟ آموزه هگل را درباره امر بالفعل و امر عقلانی چطور باید فهمید؟

مراد فرهادپور در گفت‌وگو با جواد گنجی، مترجم و پژوهشگر فلسفه و علوم اجتماعی، به مضامین اصلی «جشن ماتم» می‌پردازد و از دلایل انتخاب و اهمیت این کتاب می‌گوید. کتاب جدیدی که او (به همراه صالح نجفی) ترجمه کرده، «دکرسنجی: در باب کانت و مارکس» اثر کوجین کاراتانی، فیلسوف ژاپنی، است که به زودی وارد بازار نشر می‌شود. آنچه در ادامه می‌آید مشروح گفت‌وگوی جواد گنجی با مراد فرهادپور درباره کتاب «جشن ماتم» است که در دفتر روزنامه «شرق» انجام گرفت.

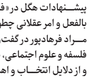

جواد گنجی: اولین بحثی که باید در مورد کتاب «جشن ماتم» روشن شود عنوان کتاب است که متأثر از ادبیات روانکاوی به خصوص مقاله «ماتم و ماخولیا»ی فروید است. استدلال کلی کامی در این کتاب از این قرار است: رابطهٔ فرهنگ و فلسفه آلمانی با انقلاب فرانسه دقیقا یک رابطه ماخولیایی است. علت آن است که آلمان در ماتم و سوگواری برای انقلاب فرانسه شکست می‌خورد و نمی‌تواند پروژه انقلاب را به ارث ببرد و از آن خود کند. به همین دلیل فعلیت انقلاب را به تعلیق درمی‌آورد و از این طریق آن را تبدیل می‌کند به یک امکان بالقوه محض، یک امکان تحقق‌ناپذیر. نوعی عدم امکان. برای فهم رابطه ماتم و ماخولیا و این نکته که چرا سوگواری برای ترک ساختار تاریخی تا این‌حد مهم است و فرار از حالت فردی به امر جمعی بدل می‌شود سراغ تحلیل فروید می‌رویم و خلاصه‌ای از آن ارائه می‌دهیم.

به‌طورکلی ماتم و ماخولیا دو شیوه مهم و متفاوت مواجهه با فقدان و خسران‌اند. با به بیان هگلی دو شیوه سرکردن با امر منفی، یا وجود اینکه از لحاظ صوری به هم نزدیکند ولی به لحاظ ساختاری کاملا با هم تفاوت دارند. در ماتم موضوع علاقه یا ابژه میل دیگر وجود ندارد و کل لیبیدویی که معطوف به ابژه می‌شود باقی از آن جدا شود. این جدایی دشوار است و نفس در برابر آن مقاومت می‌کند ولی درنهایت اگر موفق می‌شود و بازنمادهای درونی غلبه کند. به این ترتیب لیبیدو دوباره جریان آزادانه خود را به دست می‌آورد و نیروی روانی می‌تواند به ابژه دیگری انتقال پیدا کند. محرومیت و فقدانی که در ماتم وجود دارد شکل ناخودآگاه پیدا نمی‌کند و به قول فروید می‌توان در مجموع عمل سوگواری را بر اساس سازوکار عمل عادتی مدنظر قرار دهد که در آن هیچ مازادی بر جا نمی‌ماند. اما در ماخولیا رابطه او و ابژه میل پیچیده‌تر و مبهم‌تر است و نهایتا شکلی بیمارگون پیدا می‌کند. در اثر مرور ابژه‌ای برای است که سلسله‌ای از علت‌های بیرونی موارد ماخولیا فقدان و ترور، و اخلاقیات کتاب «پدیدارشناسی»، نوعی صورت‌بندی ساختار ناهمزمان یا ناینهنگام تجربه تاریخی‌اند. او سپس سراغ مفهوم آشنی می‌رود که در بخش آگاهی «پدیدارشناسی» آمده و آن را مبنای تفسیر آموزه ظاهرا هنجاری و ایجابی «فلسفه حق» می‌داند و در این آموزه نیز نمونه دیگری از ناهمزمانی می‌بیند. گرچه هدف اولیه کتاب کامی تفسیر و فعال‌سازی مجدد تفکر هگل در بسترِ فلسفه فرانسوی معاصر و نظریه رمانتکوای است، «گره»های تفسیری و مسائلی که او بدانها می‌پردازد مسائل مشترک همه خوانندگان هگل است: عاجز کذا از ترور به اخلاقیات چیست؟ آشتی چه نسبتی با پیشنهادات هگل در «فلسفه حق» دارد؟ آموزه هگل را درباره امر بالفعل و امر عقلانی چطور باید فهمید؟

مراد فرهادپور در گفت‌وگو با جواد گنجی، مترجم و پژوهشگر فلسفه و علوم اجتماعی، به مضامین اصلی «جشن ماتم» می‌پردازد و از دلایل انتخاب و اهمیت این کتاب می‌گوید. کتاب جدیدی که او (به همراه صالح نجفی) ترجمه کرده، «دکرسنجی: در باب کانت و مارکس» اثر کوجین کاراتانی، فیلسوف ژاپنی، است که به زودی وارد بازار نشر می‌شود. آنچه در ادامه می‌آید مشروح گفت‌وگوی جواد گنجی با مراد فرهادپور درباره کتاب «جشن ماتم» است که در دفتر روزنامه «شرق» انجام گرفت.

جواد گنجی: بحث بعدی که باید در مورد کتاب «جشن ماتم» روشن شود عنوان کتاب است که متأثر از ادبیات روانکاوی به خصوص مقاله «ماتم و ماخولیا»ی فروید است. استدلال کلی کامی در این کتاب از این قرار است: رابطهٔ فرهنگ و فلسفه آلمانی با انقلاب فرانسه دقیقا یک رابطه ماخولیایی است. علت آن است که آلمان در ماتم و سوگواری برای انقلاب فرانسه شکست می‌خورد و نمی‌تواند پروژه انقلاب را به ارث ببرد و از آن خود کند. به همین دلیل فعلیت انقلاب را به تعلیق درمی‌آورد و از این طریق آن را تبدیل می‌کند به یک امکان بالقوه محض، یک امکان تحقق‌ناپذیر. نوعی عدم امکان. برای فهم رابطه ماتم و ماخولیا و این نکته که چرا سوگواری برای ترک ساختار تاریخی تا این‌حد مهم است و فرار از حالت فردی به امر جمعی بدل می‌شود سراغ تحلیل فروید می‌رویم و خلاصه‌ای از آن ارائه می‌دهیم.

به‌طورکلی ماتم و ماخولیا دو شیوه مهم و متفاوت مواجهه با فقدان و خسران‌اند. با به بیان هگلی دو شیوه سرکردن با امر منفی، یا وجود اینکه از لحاظ صوری به هم نزدیکند ولی به لحاظ ساختاری کاملا با هم تفاوت دارند. در ماتم موضوع علاقه یا ابژه میل دیگر وجود ندارد و کل لیبیدویی که معطوف به ابژه می‌شود باقی از آن جدا شود. این جدایی دشوار است و نفس در برابر آن مقاومت می‌کند ولی درنهایت اگر موفق می‌شود و بازنمادهای درونی غلبه کند. به این ترتیب لیبیدو دوباره جریان آزادانه خود را به دست می‌آورد و نیروی روانی می‌تواند به ابژه دیگری انتقال پیدا کند. محرومیت و فقدانی که در ماتم وجود دارد شکل ناخودآگاه پیدا نمی‌کند و به قول فروید می‌توان در مجموع عمل سوگواری را بر اساس سازوکار عمل عادتی مدنظر قرار دهد که در آن هیچ مازادی بر جا نمی‌ماند. اما در ماخولیا رابطه او و ابژه میل پیچیده‌تر و مبهم‌تر است و نهایتا شکلی بیمارگون پیدا می‌کند. در اثر مرور ابژه‌ای برای است که سلسله‌ای از علت‌های بیرونی موارد ماخولیا فقدان و ترور، و اخلاقیات کتاب «پدیدارشناسی» آمده و آن را مبنای تفسیر آموزه ظاهرا هنجاری و ایجابی «فلسفه حق» می‌داند و در این آموزه نیز نمونه دیگری از ناهمزمانی می‌بیند. گرچه هدف اولیه کتاب کامی تفسیر و فعال‌سازی مجدد تفکر هگل در بسترِ فلسفه فرانسوی معاصر و نظریه رمانتکوای است، «گره»های تفسیری و مسائلی که او بدانها می‌پردازد مسائل مشترک همه خوانندگان هگل است: عاجز کذا از ترور به اخلاقیات چیست؟ آشتی چه نسبتی با پیشنهادات هگل در «فلسفه حق» دارد؟ آموزه هگل را درباره امر بالفعل و امر عقلانی چطور باید فهمید؟

مراد فرهادپور: کامی بیش از آنکه در این کتاب خواتش فروید از هگل ارائه کند، قصد دارد نشان دهد عناصری که بعدا در نظریه سوژه فروید و لکان برجسته می‌شود از قبل در دیالکتیک هگلی حضور دارد. از این نظر، مفهوم ماخولیا و ارتباط آن با ابهام در کل فضای فلسفی مشهور است. برای زرمن‌ها به‌واسطه شکل‌گیری انطباط دینی در دوره لوتر و در نتیجه مصافحه‌شدن آنها از دیگری با تضادها و

جواد گنجی: آلمان در ماتم و سوگواری شکست می‌خورد و نمی‌تواند پروژه انقلاب را از آن خود کند. فائق آمدن بر ایدئولوژی آلمانی فقط از ماخولیا به ماتم است. در اینجاست که فلسفه هگل بسیار مهم و موضوعیت می‌یابد و حتی به درد مواجهه با سیاست می‌خورد چون در نهایت باید به این پرسش است که آیا فلسفه هم‌تراز فلسفه مدرنیته در ماخولیا گرفتار می‌ماند؟ آیا فلسفه به تراژدی‌سرفته تبدیل نشده است که ترمیدوری با تروریستی باشد یا می‌تواند خود را از چرخه خشونت رها کند؟

بد نیست به یک نکته دیگر نیز اشاره شود. هگل در درس‌گفتارهایش درباره فلسفه تاریخ دقیقا روی مفهوم ماتم می‌زند. از یکسو چیزی‌ها را داریم که پروسه‌ای طولانی و عقل‌آور از ماتم دارند. اگر پدر خانواده بمیرد تا چند ماه او را دفن نمی‌کنند. در خانه می‌ماند و در آن چند ماه کسی حق ندارد در تختخواب بخوابد یا روی صندلی بنشیند. بعد از تدفین نیز پروسه ماتم سه سال به طول می‌انجامد و کسی حق ندارد لباس عزا را از تن دربیاورد. از آن‌سو هندی‌ها را داریم که بلافاصله ابژه میل را طرد می‌کنند. شخصی را که می‌میرد می‌سوزانند و می‌کوشند این رابطه را به‌سرعت حل‌وفصل کنند. هگل نتیجه می‌گیرد که ماتم واقعی حد وسط این دو است، حد وسط طردکردن و حفظ‌کردن. کاتین مالابو، فیلسوف فرانسوی معاصر، نیز مقاله‌ای دارد در مورد هگل و ماتم که به پیش‌بینی هگل از کار فروید اشاره می‌کند. بنابراین، منطقی که فروید برای اولین‌بار روشن کرد به طور آگاهانه در فلسفه هگل هم وجود دارد.

مراد فرهادپور: کامی بیش از آنکه در این کتاب خواتش فرویدی از هگل ارائه کند، قصد دارد نشان دهد عناصری که بعدا در نظریه سوژه فروید و لکان برجسته می‌شود از قبل در دیالکتیک هگلی حضور دارد. از این نظر، مفهوم ماخولیا و ارتباط آن با ابهام در کل فضای فلسفی مشهور است. برای زرمن‌ها به‌واسطه شکل‌گیری انطباط دینی در دوره لوتر و در نتیجه مصافحه‌شدن آنها از دیگری با تضادها و تناقضات فرهنگی و تاریخی متفاوت از بدء به معنای شکاف در بسیاری از موارد هنر از درون فودالیسم بحث می‌کند ولی آن را جدا کرد جهان فودالی از بر اساس سطح و تحول تناقضات آن می‌خواند جهان فودالی را بر اساس سطح و تحول دیالکتیک آن می‌خواند جهان فودالی را بر اساس سطح و تحول تناقضات را حتی در دیالکتیک هگل مدرن نشان می‌دهد. بنابراین، مسئله هگل درگفت بنده با سرف، هویتی اجتماعی و تاریخی متفاوت از بدء به معنای رهایی از بیولتر یا کارگر صنعتی دارد. به‌رغم اینکه هگل در بسیاری از موارد هنر از درون فودالیسم بحث می‌کند ولی آن را جدا کرد جهان فودالی را بر اساس سطح و تحول تناقضات